



اصول حاکم بر تفسیر قانون اساسی

امین بالوی^۱، دکتر الهه صبحی^۲

۱-دانشگاه آزاد اسلامی واحد مهاباد

۲-دانشگاه آزاد اسلامی واحد مهاباد، استادیار گروه آموزشی حقوق

چکیده

قانون اساسی به مثابه میثاق ملت با حکومت هر کشور است و بر تارک نظام حقوقی هر کشور می درخشد و پاسداری از حرمت و اجرای اصول آن توجهی در خور می طلبد. در این رهگذر تفسیر قانون اساسی و لزوم تحلیلی علمی و بهره گیری از روش های صواب اهمیتی بسیار می یابد. بدیهی است که قواعد و روش های این تفسیر باید در چارچوب نظریه جامع به کار گرفته شوند که از سویی موجب تثبت در پیکره قانون اساسی نشوند و از دگر سوی انسجام نظام حقوقی را به ارمغان آورند. به نظر می رسد که تفسیر واقع گرایانه شایسته ترین بستر را در این مقوله فراهم می آورد، چه شناخت مفاد قانون اساسی در بستر عینی و با عنایت به انسجام نظام حقوقی به استنباط هنجارهای صحیح می انجامد. بنابراین در این مقاله با تبیین جایگاه، مفاهیم و مکاتب تفسیری، اصول حاکم بر تفسیر قانون اساسی را برجسته نموده و نقش و مقام مفسر در توسعه حقوق اساسی و نیز جلوگیری بحران در نظام حقوق اساسی از طریق بکارگیری اصولی در به تعادل رساندن امر تفسیری را مورد تحلیل و بررسی قرار می دهیم.

واژگان کلیدی: ضرورت تفسیر، ثبات قانون اساسی، قانون اساسی، اصول حاکم، کلی بودن قانون اساسی



مقدمه

نقشی که قانون اساسی در نظام حقوقی ایفا می کند را دیگر متون قانونی نمی توانند ایفا کنند.

(aharon,2005)

قانون اساسی منبع و سرچشمه اختیارات قوا، مقامات و نهاد های حاکمیت است. قانون اساسی مبین حدود صلاحیت و جایگاه قوا نسبت به یکدیگر و ترسیم کننده حوزه اقتدارات نهادها و مقامات سیاسی است. هر گونه اختلاف برداشت از مفاد قانون اساسی، چه در حوزه احکام این قانون (شبهه حکمیه) و چه در خصوص تعیین موضوعات آن (شبهه موضوعیه)، چنانچه چاره نشود، می تواند بستر آشفتگی و کشمکش قدرت میان نهاد های عمومی و مقامات سیاسی را فراهم آورد. قدرت سیاسی همواره آستان اختلاف نظرها و نزاع های بی پایان بر سر تفسیر حوزه صلاحیت هاست. در عصری که در آن قانون اساسی مورد تجدید بنای سیاسی است، هر گونه بی ثباتی در خصوص موضوعات این قانون، پیامد های جدی به دنبال خواهد داشت.

(elikins,2009)

همچنین قانون اساسی در پی شناسایی و تضمین حقوق و آزادی های شهروندان نیز است. اصوا مربوط به حقوق ملت در چالش میان دسته ها و احزاب سیاسی در قالب گروه ها برای کسب قدرت سیاسی، همواره در معرض تعبیرهای متعدد و متفاوت و استغاده های درست و نادرست است. ارائه نکردن تفسیر رسمی صحیح و متقن از این موارد هنگام نیاز، میتواند موجبات ایجاد تنش های اجتماعی و گسستگی ملی به جای همبستگی ملی را فراهم آورد. البته بدیهی است، تفسیر نکردن صحیح قوانین عادی در مواقع نیاز میتواند به بروز آشفتگی و اختلاف میان تابعان منجر شود، اما اثر آن با آثار تفسیر و تعیین تکلیف نکردن در خصوص اختلافات ناشی از قانون اساسی قابل مقایسه نیست. تفسیر نکردن قانون اساسی در موارد لزوم، میتواند موجب خدشه در کلیت نظام سیاسی شود.

(Goldsworthy,2007)

مبحث اول: قانون اساسی

۱- کلی بودن قانون اساسی

هر چند در نظریه های معتقد به مفهوم ماهوی قانون، ویژگی های ذاتی و عرضی برای قانون در معنای مطلق آن ترسیم می شود که (کلی بودن) نیز یکی از ویژگی های قانون به معنای عام آن است اما اولاً اندیشه پذیرش مفهوم شکلی قانون، اندیشه مهجوری نیست و بر این مبنا، صرف تصویب مقرر از سوی مرجع صلاحیت داراست که لباس قانون به یک حکم، قاعده یا متن می پوشاند صرف نظر از اینکه آن قاعده یا حکم کلی باشد یا جزئی.

ثانیاً رویه عملی در نظام قانون گذاری نشان می دهد بسیاری قوانین عادی وجود دارند که مفاد آنها نه تنها کلی نیست، بلکه در بردارنده موضوعات بسیار جزئی و موردی اند و ثالثاً در مقام مقایسه درجه و میزان کلی بودن میان مفاد قانون



اساسی و سایر قوانین، نوعاً اصول قانون اساسی از کلیت بیشتری نسبت به قوانین عادی برخوردارند ((قانون اساسی، تنها قواعد بنیادی و استخوان بندی و چارچوب کلی را تبیین و ترسیم می کند و حتی الامکان از پرداختن به جزئیات اجتناب می کند، ذکر جزئیات در شان قانون اساسی نیست)). (زرتنگ، ۱۳۸۴)

از سوی دیگر، اصول یا مواد تشکیل دهنده قانون اساسی در بردارنده قواعدی کلی است که مبانی و ارزش های حاکم بر نظام سیاسی کشور را بیان میکند و به عبارتی مضمون قانون اساسی، غالباً مضمونی اخلاقی و سیاسی است. از این رو، امکان دست یافتن به فروع و دقایق امور در آن کمتر است (جعفری ندوشن، ۱۳۸۵) هر چقدر اصول قانون اساسی جزئی تر باشد، تنش ها و اختلافات اجرایی بیشتر می شود. بر عکس، هر چقدر اصول، کلی تر باشد، امکان ارائه برداشت های مختلف بیشتر می شود و گروه های ذی نفع می توانند با هم تعامل بیشتری داشته باشند. (marmor, 2005)

با این وصف، بدیهی است تطبیق مفاد کلی قانون اساسی بر مصادیق جزئی باید بر اساس مفاد قانون اساسی تنظیم و تنسيق شوند. البته شایان یادآوری است، اولاً تمامی اصول قانون اساسی کلی نیستند و ثانياً اصول کلی این قانون نیز واجد درجات متفاوتی از وصف کلیت اند. زیرا کلی بودن اصول قانون اساسی دارای درجات مختلفی است و همه اصول این قانون به میزان یکسانی از وصف کلیت برخوردار نیستند.

نکته دیگر در این خصوص، آنکه (کلی بودن) قانون اساسی با توجه به جایگاه، کارکرد و نقش این قانون در نظام حقوقی، امر مذمومی نیست، زیرا اقتضای قانونی که در راس سلسله مراتب هنجارهای نظام حقوقی قرار دارد و باید در خصوص جهت گیری قوانین و مقررات متعدد در حوزه های مختلف ارائه طریق کند (قاضی، ۱۳۷۵) در بسیاری موارد، طرح موضوعات به صورت کلی است.

۲- ثبات قانون اساسی

این ویژگی قانون اساسی تنها به قانون اساسی اختصاص ندارد و در خصوص سایر قوانین نیز کم و بیش صدق می کند. اما (ثبات قانون) در مواجهه با سایر ویژگی ها در خصوص قانون اساسی هم نمود بیشتر و هم اهمیت والاتری دارد. ((قوانین عادی نیز به نوعی کلیت و دوام و ثبات نیازمندند، لکن استثناً و تخصیص های مکرر در قوانین عادی امری اجتناب ناپذیر است که هرگز در مورد قانون اساسی نمی تواند قابل صدق باشد. (عمید زنجانی، ۱۳۸۷)

یکی از دسته بندی هایی که درباره قانون اساسی رایج است، تقسیم قوانین اساسی به قوانین اساسی سخت و قوانین اساسی نرم است. سخت بودن بدین معناست که فرایند تجدید نظر و بازنگری آن با تشریفات خاص و دشواری مواجهه است که نمیتوان با فاصله های زمانی کوتاه نسبت به ایجاد تغییرات در قانون اساسی اقدام کرد (اردان، ۱۳۸۹)

سخت بودن همانند کلی بودن، اصولاً حسن قانون اساسی است تا به این سبب، از ایجاد تغییرات مداوم در قانون اساسی که مبین آرمان ها و حقوق بنیادین مردم و ترسیم کننده شاکله نظام سیاسی



است به واسطه سلیقه های متکثر گروههای سیاسی که قدرت را بدست می گیرند، پیشگیری شود و پاسخ عکس العمل نظام حقوقی در قبال رفتار اتباع خود، با ثبات و قابل پیش بینی باشد، ((طبیعت قواعد حقوق اساسی، دوام و استمرار را می طلبد بر این مبنا، عمدتا، نظام های حقوقی، واجد قانون اساسی سخت اند (boyce, 1998) و تشریفات بازنگری در قانون اساسی در بیشتر کشورها متفاوت از آیین تجدیدنظر در قوانین عادی است (Dixon, 2011) ثبات قانون اساسی، در کنار گستردگی و پیچیدگی روز افزون مسائل و مقتضیات عرصه عمومی، منشا تشدید نیاز به تفسیر این قانون به نسبت سایر اسناد و متون قانونی و موید ضرورت دو چندان تفسیر قانون اساسی است. ((وقتی قانون ثابت شد، تطبیق آن با بنیاد های جدید جامعه باید به وسیله تفسیر انجام شود و همین ثبات، نقش تفسیر قانون اساسی را فوق العاده زیاد می کند. (کاتوزیان، ۱۳۸۳)

۳- دلایل نفی صلاحیت تفسیر قانون

بررسی نظریات گوناگون، پیرامون تفسیر قانون و به ویژه تفسیر قانون اساسی و کاوش پیرامون مفهوم تفسیر در آرای نظریه پردازان و فیلسوفان حقوق، بیانگر وجود خیل عظیمی از دیدگاه ها پیرامون چیستی تفسیر قانون است. این دیدگاه در برخی موارد با هم مشابه اند و در بسیاری جهات متفاوت. همچنین دیدگاه هایی که در کلیات، رویکرد واحدی دارند در جزئیات بسیار متنوع اند (Colby & Smith, 2009)

پیدایش، ظهور و بروز رویکردهای متعدد در خصوص تفسیر قانون و تفسیر قانون اساسی تا حدود زیادی ریشه در نقد نظریات و تئوری های تفسیری رقیب داشته است. منشأگرایان، نظریات غیرمنشأگرایانه تفسیر را نقد کرده اند. برخی برای تفسیر قانون، صرفا بر الفاظ و عبارات قانون و قصد مقنن تکیه کرده (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲) و برخی برای رهایی از تعبد از متن قانون، رویکردهای غایی و آفرینش گرایانه را برگزیده اند. (raz, 1985) و در مقابل برخی فیلسوفان حقوق با تکیه بر استدلال های فلسفی، اصولا امکان اسناد قصد به قانون گذار را با چالش مواجه کرده اند. (dworkin, 1985)

با این وصف یک پرسش اساسی ذهن را به خود مشغول میکند، اصولا چرا باید قانون را تفسیر کرد؟ آیا نمیشود قانون را طوری وضع و اجرا کرد که به تفسیر آن نیازی نباشد؟ به ویژه در خصوص قانون اساسی این پرسش بسیار جدی تر است، زیرا علی القاعده مرجع وضع و تفسیر قانون اساسی یکی نیست؛ مجلس موسسان قانون اساسی، نهادی موقتی است. (هاشمی، ۱۳۸۴) و با تصویب قانون اساسی کار آن پایان می یابد (قاضی، ۱۳۸۳) و این واهمه وجود دارد که نهادهای متصددی تفسیر قانون اساسی که غالبا غیرانتخابی اند با سواستفاده از صلاحیت خود، حقوق و آزادی های مندرج در قوانین اساسی را پایمال کنند. این نگرانی تا حدی پیش رفته است که برخی اساسا نیاز به دارس اساسی را نفی کرده اند. (forbath, 2006)



نهی این پذیرش از جمله صلاحیت انحصاری تفسیر رسمی قانون اساسی، مبتنی بر ترس از به خطر افتادن حقوق و آزادی های بنیادین شهروندان بوده است. زیرا مفاد قانون اساسی در این حالت چیزی است که یک نهاد حاکمیتی (نهاد مفسر قانون اساسی) آن را اعلام می کند. (متن تفسیر شده، مفهوم دیگری جز مفهومی که مفسر برای آن قائل شده ندارد. (تروپه، ۱۳۹۰) زیرا معنا تا حد عمیقی وابسته به تفسیر است. (fish, 1983).

اما دلایل منتقدان صلاحیت تفسیر قانون را میتوان به نحوه زیر برشمرد:

الف) کفایت قانون و جامع بودن آن

زمانی نیاز به تفسیر قانون انکار میشده (گروهی به این نتیجه رسیدند که قانون منبع منحصر حقوق است و حکم تمام مسائل اجتماعی را میتوان در آن جستجو کرد (کاتوزیان، ۱۳۸۵)

در کشور فرانسه جماعتی عقیده داشتند که ناپلئون برای جواب گویی به نیازمندی های جامعه کافی است و در این مکتب، سکوت قانون قابل پذیرش نیست. (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۸) لذا از این نظر بدیهی به نظر می رسد که (هرگونه انحراف از متن قانون به صورت تفسیر آن، مخالف منظور قانون گذار و اصول حقوق فطری تلقی می شود و ممنوع است.)) (صانعی، ۱۳۸۱) قانون اساسی همانند سایر قواعد هنجاری، عمدتاً ساخته و پرداخته افراد و گروه های انسانی است و نمیتواند مدعی دوام و بقای ابدی باشد (قاضی، ۱۳۷۱) امروزه نفی جامعیت قوانین موضوعه تا اندازه ای بدیهی جلوه می کند که (برخی نظریه های حقوقی ادعا میکنند قانون لزوماً ناقص است (Raz, 2009) لذا باید برای حل این مشکل، روابط و نیازهای اجتماعی و دگرگونی مستمر آن چاره اندیشید که اصلاح و تکمیل دائمی قوانین میتواند یکی از راهکارهای مفید باشد.

ب) پرهیز از نقض تفکیک قوا

فرض بر این گرفته میشد که تفسیر قانون بخشی از فرایند تقنین است لذا مختص پارلمان (قضات نمیتوانند در کارکرد تقنینی مشارکت کنند

(stone sweet, 2003). قضات نمیتوانند شدت یا سختی قانون را تعدیل کنند، آنان فقط زبان قانون هستند، در چنین صورتی برای تعدیل قانون، مداخله هیئت تقنینه لازم است چه آنکه اختیار تفسیر قانون و یا تعدیل آن مختص قوه مقننه است و فقط او حق دارد قانون را به نفع قانون تعدیل کند (منتسیکو، ۱۳۹۲)

پ) پرهیز از سواستفاده مفسر از تفسیر قانون

ترس از سواستفاده احتمالی مفسران از صلاحیت تفسیر قانون نیز دلیل دیگری بود که به اندیشه منع تفسیر قوانین دامن می زد. حقوق دانان و مقنین بعد از انقلاب فرانسه که از بی رویگی و اعمال نظرهای شخصی قضات در تفسیر قوانین، پیش از انقلاب فرانسه خاطره خوشی نداشتند، میکوشیدند تا در اجرای مقررات و قوانین، ضوابط معین و مشخصی را در همه حال



بر روابط افراد حاکم کنند (کاتوزیان، ۱۳۸۵) اگر قرار بود مفسر قانون به میل خود تفسیر و تعبیر خاصی از قوانین به عمل آورد و به اختیار خود از متن قوانین انحراف جوید امکان سواستفاده از قدرت قوت می گرفت و یکی از اهداف اصلی انقلاب فرانسه یعنی تامین عدالت و تساوی در مقابل قانون عملی نمی شد (صانعی، ۱۳۸۸) در این خصوص باید گفت سازوکار کنترل سواستفاده از صلاحیت تفسیر در عرصه نظری، روش مند کردن فرایند تفسیر در بعد شکلی و ترسیم چارچوب های حقوقی در بعد مادی است نه نفی صلاحیت تفسیر.

ج) اعتقاد به جامعیت حقوق فطری و انعکاس آن در قوانین موضوعه

گسترش اعتقاد به حقوق فطری، یکی دیگر از دلایلی بود برای نداشتن احساس نیاز به تفسیر قانون. در قرون هجدهم و نوزدهم میلادی نظریه حقوق فطری در اروپا رواج گسترده ای داشت (ساکت، ۱۳۷۰) و فرض بسیاری از حقوقدانان این بود که حقوق فطری که برای همه افراد و جوامع، ابدی و تغییر ناپذیر تلقی میشد، کاملاً مشخص و معین است و قانون گذار میتواند با مطالعه درباره ماهیت وجودی انسان و نیازهای اجتماعی او این حقوق را کشف کند و لذا مجالی برای تفسیر قانون وجود نخواهد داشت (صانعی، ۱۳۸۱). ((ولی تجربه های تاریخی نشان داد که این ادعا گزافه است، قانون گذار، هر چه دقیق تر و دورنگر باشد، نمیتواند تمام مسائلی را که مردم در زندگی اجتماعی خود با آن رو به رو هستند را پیش بینی کند (کاتوزیان، ۱۳۸۵)).

حتی اگر قانون در زمان وضع، جامع و رافع مشکلات و نیازهای عصر خود باشد، تضمینی وجود ندارد که جامعیت فرضی قانون همیشگی باشد. ((بر فرض که قانون گذار توان احاطه بر همه روابط پیچیده اجتماعی را در زمان خاص داشته باشد، با زنجیر قانون نمیتوان این توده زنده و متحرک را در بند کشید و در مقطعی از زمان مجبوس کرد)) (کاتوزیان، ۱۳۸۵) (متن قانون اساسی نیز مانند کلیه قاعده گذاری های حقوقی پاسخگوی نیازهای مقطعی جوامع سیاسی است) (قاضی، ۱۳۷۱)



مبحث دوم: تفسیر

تفسیر در لغت به معنی بیان و کشف مقصود گوینده است. (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۲)

تفسیر در اصطلاح قانونی عبارت است از: تعیین مدلول و دایره شمول مواد قانونی مبهم یا مجمل، با توجه به مقصود قانون گذار در چارچوب اصول و مبانی نظام حقوق جامعه. (ولیدی، ۱۳۸۸)

با وجود ادعای تدوین کنندگان متن قانون، جامعیت و صراحت اثری که پدید آورده اند، وجود ابهام، نقض، سکوت و تعارض در قانون اجتناب ناپذیر است. به هیچ وجه نمیتوان ادعا کرد که تنظیم کنندگان متن قانون، اثری از بی نیازی از تفسیر و توضیح پدید آورده اند و به تمام پرسش هایی که در عمل برای دادرسان پیش می آید از پیش سخن گفته اند. (امیری، ۱۳۸۷)

علاوه بر عدم احاطه قانون گذار بر تمامی مسائل، که منجر به سکوت او در موارد زیادی میشود؛ خصیصه کلی بودن قانون نیز سبب بروز ابهام، اجمال و تعارض در قانون شده است. (کاتوزیان، ۱۳۹۰)

برای حل چنین مشکلی، علمای حقوق و دارسان، به تفسیر قانون دست می زنند. بدین جهت تفسیر قانون، تجلی گاه اوج دانش حقوقی دادرسان و حقوق دانان و نتیجه ممارست طولانی آنان در کار دشوار فهم قانون است و طبیعی است که دست یافتن به چنین مهمی، قبل از هر چیز، نیازمند روشی مضبوط و قانون مند می باشد.

۱- اهمیت تفسیر

بسیاری از مطالب است که در قانون مبهم می ماند و بعد از اینکه مدتی گذشت واژه هایی که در قانون بکار رفته برای مردم غریب به نظر می آید و لازم است که کسی آنها را معنی کند و قلمرو و اجرایشان را نشان بدهد و مقصود آنها را نمایان سازد.

از سوی دیگر، قانون به حکم طبیعت خود بعد از مدتی که می گذرد هم ناقص میماند و هم مبهم. هیچ قانونی نمی تواند این موجود زنده یعنی جامعه را با زنجیر واژه ها در بند زمانه محبوس کند. این موجود در حال حرکت است و از خود قانون می آفریند، بنابراین، اگر قانونی در زمان خود کامل باشد، بعد از مدتی میبینیم بعضی از راه حل ها را ندارد. ممکن است بعضی ضوابط را داشته باشد ولی باز احتیاج به تفسیر و تعبیر دارد و راه حل ها روشن نیست. بنابراین نباید چنین پنداشت که میتوان قانون را طوری نوشت که قابلیت تفسیر نداشته باشد، به بیان دیگر، صورت مسئله را نباید پاک کرد و بگوییم وضع آرمانی این است که تفسیر نکنیم؛ باید تفسیر کنیم و این لازمه قانون است ولی تفسیر باید به شیوه ای باشد که ما را به راه راست ببرد و منحرف نسازد.



عامل دیگری که تفسیر را توجیه میکند ضرورت صدور حکم است: قاضی و حقوقدانی که در پی راه حل های اجتماعی است به شیوه فقیهان نمیتواند اعلام کند که متوقف شدم. توضیح آنکه فقیها اگر به مسئله ای بر می خوردند که راهی به حکم خدا پیدا نمی کردند می گفتند ما متوقفیم. ولی این راه توقف بروی قاضی بسته شده است. قاضی باید حکم دهد: از یک سو با قانون ناقص روبرو است و از سوی دیگر تکلیف دارد که رای بدهد. تنها راه چاره این است که دست به ابتکار بزند و قواعدی که با روح این قانون ارتباط دارد و نزدیک است را به جای قانون اجرا کند. (جلیلی، ۱۳۹۳)



مبحث سوم: اهمیت تفسیر قانون اساسی و اصول حاکم بر آن

در قوانین اساسی و عادی برای رفع ابهامات و حل مشکلات ناشی از کلی بودن مواد قانون، یک مرجع تفسیر نیز پیش بینی شده است. تفسیری که مرجع فوق به عمل می آورد، فصل الخطاب است؛ یعنی قانونی بوده و مقامات اجرایی ملزم هستند همین برداشت و تفسیر از قانون را به اجرا درآورند. در جمهوری اسلامی ایران، مجلس شورای اسلامی مرجع رسمی و قانونی برای تفسیر قانون عادی است. اصل ۷۳ می گوید:

«شرح و تفسیر قوانین عادی در صلاحیت مجلس شورای اسلامی است...».
 قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تفسیر اصول قانون اساسی را در صورت لزوم از وظایف و اختیارات شورای نگهبان دانسته است. در اصل ۹۸ آمده است:
 «تفسیر قانون اساسی به عهده شورای نگهبان است...».

۱-۳ صلاحیت شورای نگهبان در تفسیر
 معمولاً بهترین مرجع برای تفسیر یک سخن، گوینده آن است. هر کس بهتر از دیگران می داند که مقصودش از جملات بر زبان آمده چیست. بر این مبنا، شرح و تفسیر قانون عادی بر عهده مجلس شورای اسلامی گذاشته شده است (اصل ۷۳)؛ زیرا قوانین عادی را مجلس تدوین و تصویب می کند. علی القاعده تفسیر قانون اساسی نیز باید بر عهده تدوین کنندگان آن (مجلس مؤسسان) باشد، لکن از آن جا که در ایران، مجلس مؤسسان یا به عبارتی مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، وجود موقت و ناپایدار داشته و پس از تدوین قانون اساسی منقرض گردیده است، عملاً ممکن نیست تا در مورد سکوت، ابهام یا اجمال بعضی از اصول قانون اساسی از قانون گذار اساسی، استفسار شود. پس باید مرجع دیگری برای این منظور پیش بینی شود. در قانون اساسی بعضی کشورها، تفسیر قانون اساسی بر عهده «دادگاه قانون اساسی» گذاشته شده است. در برخی دیگر از کشورها این وظیفه را بر عهده «دیوان عالی کشور» گذاشته اند. با توجه به این که پاسداری از اصول قانون اساسی بر عهده شورای نگهبان قرار دارد (اصل ۹۱ قانون اساسی) و او باید مراقبت نماید که قانون گذار عادی و سایر مراجع صلاحیتدار، در مصوبات خود، اصول قانون اساسی را نقض ننمایند، واگذاری وظیفه خطیر تفسیر قانون اساسی و پرده برداشتن از ابهامات احتمالی اصول آن، به شورای نگهبان، معقول و منطقی به نظر می رسد. همچنین نظر به ترکیب اعضای آن و شرایط پیش بینی شده در مورد آنان، این نهاد برای تفسیر قانون اساسی، اصلح به نظر می رسد.
 از حیث تطبیقی و مقایسه نظام ما با نظام های دیگر می توان مدعی شد که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، شیوه بهتری را در این خصوص برگزیده است؛ زیرا دادگاه قانون اساسی در کشورهایی که وظیفه تفسیر قانون اساسی را بر عهده دارد، یک مرجع قضایی بوده و زیرمجموعه یکی از قوای حاکم در آن کشور محسوب می گردد و حال آن که



شورای نگهبان در نظام ما، یک نهاد مستقل بوده و خارج از تشکیلات قوای سه‌گانه کشور فعالیت می‌نماید.

۲-۳ آیین تفسیر قانون اساسی

مقصود از آیین تفسیر، مقرراتی است که در قوانین یا آیین‌نامه داخلی شورای نگهبان وجود دارد و شورای نگهبان برای تفسیر قانون اساسی عملاً از این مقررات پیروی می‌کند. مقررات مربوط به آیین تفسیر را می‌توان در یک نگاه به چهار مرحله به شرح زیر تقسیم نمود:

الف: نیاز به تفسیر: نیاز به تفسیر را ممکن است یک مقام دولتی احساس کند. مدیران، وزرا و سایر مسئولین اجرایی

کشور در مقام اجرای قوانین ممکن است، احساس کنند که فلان اصل قانون اساسی اجمال دارد یا مجلس شورای اسلامی هنگام تدوین قوانین مورد نیاز، محتاج تفسیر یک اصل از قانون اساسی شود. اشخاص عادی هم ممکن است به چنین نیازی برسند. خلاصه در این مرحله، نیاز به تفسیر را ممکن است هر شخص حقیقی یا حقوقی احساس نماید.

ب: استفسار: پس از این که یک شخص اعم از حقیقی یا حقوقی احساس کرد که فلان اصل نیاز به تفسیر دارد، باید این نیاز را به شورای نگهبان منتقل نماید. این عمل را «استفسار» می‌گویند. از طرفی اگر بنا باشد، هر کس که احساس نیاز به تفسیر پیدا نمود، رأساً از شورای نگهبان استفسار نماید و شورای نگهبان نیز در مقام تفسیر برآید، این کار به یک وظیفه مستمر و روزانه شورای نگهبان تبدیل می‌شود و این نهاد را از وظایف دیگر باز می‌دارد. همچنین ممکن است بعضی از این احساس نیازها کاذب بوده و یا انگیزه‌های سیاسی در طرح آن وجود داشته باشد. وجود این آسیب‌ها و امکان وصول استفساریه‌های فراوان از مراجع مختلف، سبب شد تا شورای نگهبان در ماده ۱۸ آیین‌نامه خود، با محدود کردن دایره افراد واجد صلاحیت برای استفسار مقرر کند:

«تفسیر اصول قانون اساسی با ارجاع مقام معظم رهبری و یا با درخواست رئیس‌جمهور، رئیس مجلس شورای اسلامی و رئیس قوه قضاییه و یا یکی از اعضای شورای نگهبان صورت می‌گیرد.» آیین‌نامه داخلی شورای نگهبان، تشخیص ضرورت تفسیر را نیز بر عهده شورای نگهبان گذاشته است. ماده ۲۲ آیین‌نامه بیان می‌دارد:

«تشخیص اینکه مورد سؤال از مصادیق تفسیر است با اکثریت شورای نگهبان است.»

ج: انجام تفسیر: پس از این که استفساریه‌ای به شورای نگهبان رسید و شورای نگهبان نیز ضرورت تفسیر را احراز کرد، در این صورت به تفسیر اقدام می‌کند. همان‌طور که در آیین‌نامه داخلی شورا آمده است، در موارد عادی «جلسات شورای نگهبان با حضور ۷ نفر از اعضا، رسمی است» (ماده ۱۳ آیین‌نامه)، ولی در مورد جلسات تفسیر، مطلب به گونه دیگری است. در ماده ۱۵ آیین‌نامه در این خصوص چنین آمده است: «جلسات شورای نگهبان برای تفسیر قانون اساسی با حضور حداقل ۹ نفر از اعضا رسمیت می‌یابد، ولی اخذ رأی جز در صورت حصول رأی لازم با حضور بقیه اعضا خواهد بود.»



این ترتیب ویژه، به دلیل اهمیت تفسیر است که برای آن حد نصاب بالاتری از آرا لازم است. در اصل ۹۸ قانون اساسی آمده است:

«تفسیر قانون اساسی به عهده شورای نگهبان است که با تصویب سه چهارم آنان انجام می شود.» بنابراین، اگر در جلسات مربوط به تفسیر، تعداد کل اعضای حاضر نه نفر (سه چهارم) باشند، در این صورت تفسیر باید به اتفاق کل آرا صورت گیرد و اکثریت آرا کافی نیست.

د: انتشار: تفسیری که شورای نگهبان از یک اصل ارائه می دهد، از حیث اعتبار در حکم خود قانون اساسی بوده و لازم الاجرا تلقی می گردد؛ بنابراین ضروری است که نظرات تفسیری به اطلاع عموم برسد. در این خصوص ماده ۲۰ آیین نامه داخلی شورا مقرر می دارد:

«نظرات تفسیری شورای نگهبان به مرجع درخواست کننده تفسیر و رئیس جمهور اعلام می گردد و برای روزنامه رسمی و رسانه های همگانی فرستاده می شود.»

پس از اعلام و انتشار نظرات تفسیری شورای نگهبان، تمام آثار قانون اساسی بر این نظریات بار خواهد شد و نهادهای مربوط باید آن را دقیقاً اجرا کنند، متخلفین تحت پیگرد قرار گیرند و در قانون گذاری عادی و وضع سایر مقررات به نظر تفسیری نیز توجه شود و مقررات مخالف با آن، بی اعتبار قلمداد شود

قانون اساسی دارای اهمیت خاصی است. به همین خاطر باید تفسیر آن هم در مقایسه با تفسیر دیگر قوانین وجوه تمایزی داشته باشد. لذا شایسته است که اهمیت های خاص قانون اساسی را نسبت به دیگر قوانین در اصولی چند باز نماییم. این مطلب در شش محور گفتنی است:

الف) قانون اساسی تنظیم کننده روابط قوای سه گانه است. همچنین قانون اساسی مبین ارتباط حقوق و آزادی های مردم و تشکیل یک جامعه مدنی است. این مسئله بسیار مهم است، بخصوص در ارتباط با حقوق و آزادی های مردم، دولت ها که به طور معمول بعد از انقلاب ها برای جلب حمایت مردم، ندای حق و آزادی سر می دهند، مردم و حقوق ملت را در قانون اساسی به رسمیت می شناسند. ولی، بعد از استقرار و اخذ قدرت به طور کامل در جست و جوی راهی برای بازگشت به عقب و محدود کردن حقوقی که شناخته شده است می افتند. یکی از ابزارهایی که می تواند حقوق و آزادی های از دست رفته را دوباره در اختیار حکومت نهد، تفسیر قانون اساسی است که می تواند اساساً معنای قانون اساسی را عوض کند. یکی از دردهای ما این است که گاهی به نام تفسیر قانون اساسی محتوای آن تغییر می یابد و به این سبب بدعت در قانون اساسی بسیار مهم و شایسته توجه ویژه است. چرا که بدعت می تواند آن حقوق و آزادی ها را بگیرد و قانون اساسی را از راه اصلی خود خارج کند و متأسفانه باید این حقیقت را گفت که بسیاری از تفاسیری که شورای نگهبان تا به حال از قانون اساسی کرده است با انگیزه ای سیاسی بوده و این خارج کردن قانون اساسی از مسیر حقیقی آن است.



ب) قوانین دیگر قابلیت تغییر را به آسانی دارند، پس چندان احتیاجی به تفسیر آن نیست. اما قانون اساسی یک قانون ثابت است که تغییر آن بسیار دشوار است. بنابراین وقتی قانون ثابت شد، تطبیق آن با نیازهای جدید جامعه باید با تفسیر ایجاد شود و این موضوع نقش تفسیر را بسیار زیاد می‌کند.

ممکن است در قانون عادی هم به نام تفسیر، بدعت دیگری گذاشته شود، اما توجه داریم که در مورد قانون عادی، خود قانونگذار است که تفسیر می‌کند و اگر بدعت گذاشته شود، مانند آن است که قانونگذار قانونی جدید وضع کرده است، اما در مقام تفسیر قانون اساسی، هیئتی دیگر است که می‌بایست از بدعت‌گذاری در تفسیر قانون اساسی جلوگیری کند. به همین جهت در مورد قانون اساسی، مفسر نباید مصلحت‌گرا باشد و تحمیل سلیقه فردی کند، چون بسیار گران تمام می‌شود. بلکه باید با کمال احتیاط، مقصود نویسندگان قانون اساسی را دریافته و آنها را بیان کند.

پ) شناخت هدف تفسیر

شناخت هیچ ماهیتی جز از راه شناخت هدف آن ممکن نیست. حکیمان آزادیخواه در سده‌های پیشین، قرارداد و فرضی را مبنای حکومت می‌ساختند تا از آن مرزی برای قدرت بسازند. امروز قانون اساسی که گاه به آن "میثاق ملی" یا "پیمان میان دولت و مردم" می‌گویند، نماد منطقی و خارجی همان قرارداد اجتماعی است. روزگاری مردم آزاد بودند. اما زور و عدم امنیت حاکم بود. این وضعیت، آنها را رنج می‌داد، پس برای ایجاد امنیت، بخشی از حقوق و آزادی‌های خود را به دولت اعطا کردند تا امنیت بیابند

قانون اساسی نمود خارجی این قرارداد است. این قانون، پایه ضمانتی است برای حفظ حقوق و آزادی‌های مردم در برابر دولت، نه ضامن حفظ قدرت دولت در برابر مردم؛ چون مردم برای حفظ و استیفای حقوق و آزادی‌های خود در برابر دولت به قانون نیاز دارند. (کدخدایی، ۱۳۹۴)

برای این که بدانیم قانون اساسی چیست، باید هدف ایجاد آن را بشناسیم و حکمت وضع آن را تمیز دهیم. پس هر جا با ابهامی در قانون مواجهیم باید اصل را به طرفی بدهیم که حق و آزادی مردم در آنجا تأمین می‌شود؛ چون عمده قانون اساسی، اجرای حقوق و آزادی‌های مردم است. علمای اصول باید ببخشند که ما اصل تازه‌ای علاوه بر اصول چهارگانه ذکر می‌کنیم، اما آنها نیز خود گفته‌اند که این اصول استقرایی‌اند و ما نیز در اینجا اصل دیگری استقرا می‌کنیم و آن "اصل تقدم حفظ حقوق و آزادی‌های ملت است"، مگر خلاف آن ثابت شود. در یک کلام، اصل حمایت از حق مردم در مقابل قدرت است. بنابراین، شورای نگهبان در واقع شورای حفظ حقوق و آزادی‌های ملی است نه حفظ قدرت. ولی، آیا مثالی را به یاد دارید که شورا، قانونی را بدین عنوان به مجلس بازگردانده باشد. در حالی که قوانین این چنینی کم نیست؟



ج) اصول کلی مادی

در تفسیر قانون اساسی باید به قواعد مهم و الهام بخشی که در مقدمه یا فصول دیگر قانون اساسی آمده و به حقوق مردم اشاره شده توجه کرد. مقدمه قانون اساسی ادبیات نیست، از اصولی است که باید در تفسیر به آن توجه کرد. حاکمیت الهی در لسان حکما برای این که نمود عینی و زمینی پیدا کند به دو نحو قابل انتقال است: ۱- به فرد ۲- به مردم قانون اساسی ما نوع دوم را برگزیده است. حاکمیت از آن خداست و هم او این حاکمیت را به انسان واگذار کرده است. قانون اساسی مجموعه‌ای به هم پیوسته است. اگر اصلی را بدون اصول کلی تفسیر کنیم به بیراهه می‌رویم. باید به این اصول کلی دقت کرد، نباید از کلیات و اصول کلی که سایه بر سر دیگر عبارات و اصول قانون اساسی دارند غافل شد (بهرامی، ۱۳۹۷)

چ) حمل الفاظ بر معانی عرفی

ماده ۲۲۴ قانون مدنی می‌گوید: "الفاظ عقود محمول است بر معانی عرفیه." این ماده ویژه قرارداد نیست، در تفسیر هم به کار می‌آید. می‌توان این قاعده را به عنوان یک قاعده کلی و معقول در نظر گرفت و در همه جا از آن استفاده کرد.

نباید با الفاظ بازی کرد و قانون اساسی را از معبر اصلی خود خارج کرد. به عنوان مثال وقتی قانون اساسی حکم می‌کند که جرم سیاسی در دادگاه دادگستری باید با حضور هیئت منصفه رسیدگی شود، دخالت هیئت منصفه یک مطلب متعارف است و در تمام دنیا پذیرفته شده است. حضور هیئت منصفه یعنی حضور در رأی و در سیر دادرسی. این که می‌گویند هیئت منصفه به عنوان مشاور است، تحریف اصل از متعارف است: می‌دانیم همه جا می‌توان از مشاور استفاده کرد و احتیاج به قانون ندارد. می‌گویند: هیئت منصفه شرعی نیست! سوال من این است که کدام کار شما شرعی است؟ مگر در شرع دادستان داشته‌ایم؟ رئیس قوه قضاییه داشته‌ایم یا دیوان عدالت اداری داشته‌ایم؟

همچنین در مورد آزادی باید پذیرفت که واژه آزادی، اگر بی‌قید و اشاره به موضوع آن به کار رود، به خودی خود دارای ابهام است. چون وقتی می‌گوییم "آزادی" فوراً پرسیده می‌شود آزادی از چه چیز؟ عده‌ای از روشنفکران خواسته‌اند از آزادی مفهوم عرفانی آن را ارائه کنند و آن را رهایی از شهوات و حکومت عقل بر نفس تعریف می‌کنند. این تعریف در محل خود خوب است. اما در انقلاب آیا مقصود مردم ما این بود؟ و منظور از آزادی در شعار "استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی" همین بود؟ مفهوم عرفی آزادی چنین بود که ما زندانی سیاسی نداشته باشیم، اگر دانشجو خواست حرفی بزند با لسان آزاد بتواند حرفش را بزند و کسی متعرض او نشود. به‌طور خلاصه آزادی از استبداد و استعمار بود.



د) اهمیت تشریفات در حقوق مردمی

آخرین اصل اهمیت تشریفات در تفسیر قانون اساسی است. در حقوق عمومی، هر حق باید از تشریفات خاص خود اعمال شود، اگرچه در حقوق خصوصی این تشریفات کمتر شده است، مثلاً در حقوق مدنی، تشریفات معامله زیاد بود و مالکیت با تسلیم تحقق می‌یافت. در اسلام عقد تملیکی پذیرفته شد و می‌گفتند عقد باید با ایجاب و قبول و به صیغه ماضی گفته شود، ولی امروز کسی چنین عقیده‌ای ندارد و منشأ الزام، اراده است نه صورت بیان آن (ماده ۱۰۰ ق.م.ا)، در مورد حقوق عمومی مطلب به شکل دیگری است.

در این نظام، با مجموعه‌ای از فرض‌ها و مجازها مواجه هستیم. دموکراسی و حکومت مردمی برپایه گروهی فرض‌هاست، مثلاً می‌گویند قانون نماینده اراده ملی است، ولی آیا واقعاً چنین است؟ آیا همه قانون‌های مصوب مجلس ناشی از اراده ملی است؟ در مورد نماینده‌ای که با برتری یک رأی به مجلس راه پیدا کرده و طرح او با برتری یک رأی به تصویب می‌رسد، چگونه می‌توان قانونی را که به تصویب او رسیده است، مظهر اراده ملی شمرد؟ ما این فرض را می‌کنیم چون تنها راه حل است. پس این فرض‌ها باید با تشریفات خاص خود همراه باشد تا بتوان به آن فرض‌ها استناد کرد. اما نتیجه این حرف چیست؟ این که اصل ۴ که شورای نگهبان را مرجع تشخیص عدم مغایرت قانون‌های عادی با قانون اساسی و شرع معرفی می‌کند، به این معنی نیست که هر جا قانونی دید آن را ابطال کند. بلکه باید با تشریفات که در قانون پیش‌بینی شده آن را اعمال کرد. از حق ملت که بالاتر نیست، به ملت هم که حقوق داده‌اند، ذیل آن گفته شده که این حقوق با تشریفات است که در قانون پیش‌بینی شده است. پس مطابق این تشریفات، شورای نگهبان می‌تواند قانون را به مجلس بازگرداند، اما حق ابطال آن را ندارد.

حاکمیت ملی میراث کسی نیست؛ خوان بی‌دریغ هم نیست که هر کس در حد صلاحیت خود مشت بیشتری از آن را به جیب بریزد. ما اگر می‌خواهیم زندگی عادی و طبیعی داشته باشیم و با صلح در کنار هم زندگی کنیم باید به نحو مطلوب و در محدوده قانون از این حاکمیت استفاده کنیم.



نتیجه

سخن در خصوص روش ها و مکاتب تفسیر قانون اساسی و رویکردهای تفسیر این قانون در ادبیات حقوق اساسی به ویژه در چند دهه اخیر، فراوان گفته شده استظهور و بروز بسیاری از مکاتب و نظریه های تفسیری شاهد این مدعا است. در عین حال انتقادات فراوانی به هر یک از تئوری های تفسیر قانون از سوی نظریات رقیب وارد شده است. نگرانی ها و انتقادات از رویکردهای متفاوت تفسیری به گونه ای است که هیچ کدام از این نظریات از گزند تیغ تیز انتقادات دیگر نظریه ها در امان نبوده است. با این وصف تردید در نفس ضرورت تفسیر قانون در نگاهی سطحی، تردیدی شایسته توجه به نظر می رسد. سوابق تاریخی نیز موید وجود دیدگاه هایی است که اصل تاسیس تفسیر قانون را زیر سوال برده اند. نگرانی ها از آثار سوا احتمالی تفسیر قانون، در خصوص تفسیر قانون اساسی نمود و اهمیت بیشتری دارد. با این حال تامل در واقعیات عرصه عملی اجرای قانون اساسی نشان می دهد، گریزی از تفسیر این قانون برای حل و فصل مشکلات ناشی از ابهام و اجمال و تعارض و نقایص طبیعی قانون اساسی وجود ندارد. در این زمینه وجود برخی ویژگی ها در قانون اساسی موجب اهمیت و ضرورت مضاعف تفسیر این قانون نسبت به سایر قوانین و مقررات میشود. کلی بودن، انتزاعی بودن و صبغه اخلاقی بسیاری از مفاد قانون اساسی در زمره آن دسته از ویژگی های قانون اساسی است که موجب بروز ابهام و پیچیدگی هنگام تطبیق چنین مفادی با مصادق عینی در عرصه عمل خواهد شد و یافتن پاسخ نظام حقوقی به چنین ابهاماتی در مسیر اجرای قانون اساسی، مستلزم تفسیر این قانون و موید ضرورت مضاعف تفسیر قانون اساسی نسبت به سایر اسناد حقوقی است. در کنار این موارد، جایگاه و کارکرد خاص و متمایز قانون اساسی نسبت به قوانین عادی، از آن جهت که رفع نکردن ابهامات حادث در مسیر اجرای قانون اساسی از موجبات ایجاد خلل در کلیت نظام سیاسی خواهد شد، از جمله مواردی است که مبین ضرورت، اهمیت و لزوم تفسیر قانون اساسی است. فقر ادبیات تخصصی در حوزه حقوق عمومی و حقوق اساسی نیز ایجاد مفاهیمه مطلوب در باره موضوعات مندرج در قانون اساسی را مشکل کرده است و از این جهت، ضرورت تفسیر قانون اساسی در این عرصه را از ضرورت تفسیر قانون در معنای مطلق آن متمایز می کند.



منابع

- ۱- زرنگ، محمد (۱۳۸۸). سرگذشت قانون اساسی در سه کشور ایران، فرانسه و آمریکا؛ تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- ۲- جعفری ندوشن، علی اکبر (۱۳۸۵). بررسی تطبیقی کارویژه های شورای نگهبان در ایران، فرانسه و آمریکا، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- ۳- قاضی، سیدابوالفضل (۱۳۷۵). گفتارهایی در حقوق عمومی، تهران: دادگستر
- ۴- عمیدزنجانی، عباسعلی (۱۳۸۷). مبانی حقوق اساسی، تهران: مجد
- ۵- اردان، فیلیپ (۱۳۸۹). نهادهای سیاسی و حقوق اساسی به ترجمه رشید انصاریان، اهواز: انتشارات دانشگاه شهید چمران
- ۶- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۳). اصول منطقی حاکم بر تفسیر قانون اساسی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۶۶.
- ۷- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۲). ترمینولوژی حقوق، تهران: نشر گنج دانش
- ۸- هاشمی، سید محمد (۱۳۸۴). حقوق اساسی جمهوری اسلامی، جلد اول، تهران: میزان
- ۹- قاضی، سیدابوالفضل (۱۳۸۳). حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، تهران: میزان
- ۱۰- تروپه، میشل (۱۳۹۰). فلسفه حقوق، ترجمه مرتضی کلانتریان، تهران: نشر آگه
- ۱۱- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۵). فلسفه حقوق، جلد دوم، تهران: شرکت سهامی انتشار
- ۱۲- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۶۸). تاریخ معتزله، تهران: نشر گنج دانش
- ۱۳- صانعی، پرویز (۱۳۸۱). حقوق و اجتماع، تهران: انتشارات طرح نو
- ۱۴- قاضی، سیدابوالفضل (۱۳۷۱). قانون اساسی سیر مفهوم و منطوق از دید تطبیقی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۲۸
- ۱۵- منتسکیو، شارل دو (۱۳۹۲). روح القوانين، جلد اول، ترجمه علی اکبر مهتدی، تهران: امیرکبیر
- ۱۶- کاتوزیان، ناصر (ب) (۱۳۸۵). حکومت قانون و جامعه مدنی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۷۳
- ۱۷- ساکت، محمدحسین (۱۳۷۰). نگرشی تاریخی به فلسفه حقوق، تهران: نشر جهان معاصر
- ۱۸- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۹۲). مبسوط در ترمینولوژی حقوق، تهران: انتشارات گنج دانش
- ۱۹- ولیدی، محمدصالح (۱۳۸۸). بایسته های حقوق جزای عمومی، تهران: انتشارات جنگل
- ۲۰- امیری، جلال (۱۳۸۷). قواعد تفسیر قوانین جزایی، فصلنامه دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۴۱
- ۲۲- کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۰). فلسفه حقوق، تهران: شرکت سهامی انتشار
- ۲۳- جلیلی، عباس (۱۳۹۳). نقش عدالت در تفسیر قوانین حقوقی، مجله حقوقی نورمکس، شماره ۱۰
- ۲۴- کدخدایی، عباسعلی (۱۳۹۷). فصلنامه مطالعات حقوقی، شماره ۱



۲۵- بهادری جهرمی، محمد (۱۳۹۴) ضرورت تفسیر قانون اساسی، شماره ۲۱

- 26-Aharon, Barak (2005). purposive interpretation in law, Princeton university
- 27-Dixon, Rosalind (2011). constitutional amendment rules: A comparative perspective, comparative constitutional law, edited by tom ginsburg and Rosalind Dixon, Edward elgar publishing
- 28-goldsworthy, Jeffery (2007). interpreting constitutions, A comparative study, oxford, university press
- 29-colby, thimas B & smith, peter J (2009). living originalism, duke law journal, vol. 59
- 30-Raz, joseph (1998). on the Authority and interpeyation , on the theory of law and practical reason, oxford university press
- 31-Dworkin, Ronald (1985). A matter of principle, harvaed university press
- 32-forbath William (2006). popular constitutionalism in the twentieth century, Chicago-kent law review, vol. 81.
- 33-fish, Stanley (1983). working on the chain gang, the politics of interpretation, university if Chicago press.
- 34-stone sweet, alec (2003). why Europe rejected American judicial review and why it may not matter, Michigan law review, yale law school faculty scholarship, 2744